

گفت آن یار کز وکشت سردار بلند / حرمش این بود که اسرار هویدای کرد

من نمیدونستم این برنامه ها کار رژیم



شعری از هادی خرسندی
(صفحه 8)

بعضیا میگن که اینها کارساواماست، باشه
کار ساوامام باشه، باز غیر مستقیمه!
من برای ملت قاطی شدم با این حکومت!
جان جفت بچه ها-مم، بار اول آخریمه



عباس سماکار

جشنواره و مکافات

داشتم قصه تلخ «جشنواره یکی
بود یکی نبود» را می-خواندم که
یاد داستان «جنایت و مکافات»
اقتادم. (صفحه 4)

خیمه شب بازی در تورنتو با ساز و ضرب و آواز مداح جمهوری اسلامی آغاز خواهد شد



(بصیر نصیری)

« لطفی در خصوص ساخت قطعه‌ای در مدح حضرت رسول (ص) با توجه به ارادت شخصی اش به
آن پیامبر بزرگ گفت: به عقیده من هنر آمدنی است من هیچ وقت تصمیم نمی گیرم قطعه ای
بسازم بلکه حالی و حرارتی آمده که من را به ساخت اثر واداشته است »



انتخاب محمد رضا لطفی برای آغاز برنامه خیمه شب بازی، بی حساب کتاب نیست و انقدر هم خام اندیش نیستیم که
تصور کنیم 200 دانشجوی ممتاز! با هم یک دل ویک زبان تصمیم گرفته اند که برنامه را با محمد رضا لطفی آغاز
کنند. خبرگذاری جمهوری اسلامی هم با میمنت و مبارکی خبر حضور مستقل! مداحشان را در جشنواره مستقل! «یکی
بود یکی نبود» را اعلام می کنند می افزاید:

ادامه در صفحه (۲)



یکی بود یکی نبود

مسلم منصوری

جشنواره " یکی بود یکی نبود " در
تورنتو کانادا در این چهارچوب قرار
دارد. این جشنواره قرار است فرهنگ
ایران را به ایرانیان تبعیدی و مهاجر و
کاسب معرفی کند تا ایرانیان خارج از
کشور ببینند در جمهوری اسلامی
فرهنگ و هنر چه رشد بالا و بلندی
داشته است و بعد از دست زدن
وسوت زدن و صرف چلوکباب با خیال
راحت به خانه برگردند. (صفحه 3)

جشنواره یکی بود یکی نبود



گیسو شاکری

هویت بخشیدن به رژیم نسل
کش جمهوری اسلامی با صورتک
پر رنگ و لعاب حفظ هویت فرهنگی
و تقویت حس اعتماد به نفس
ایرانیان !!!
(صفحه 5)



چه کسی با جمهوری اسلامی و چه کسی در برابر آنست؟

چندی است که جمهوری اسلامی می کوشد تا با مخفی کردن خود در پشت جشنواره ها و برنامه های فرهنگی بظاهر بی طرف،

در محیط خارج از کشور نفوذ کرده، کنترل اوضاع را به نفع خود بدست گیرد. این سیاستی است که مدتی است در پیش گرفته و جشنواره تیرگان (یکی بود یکی نبود) یکی از مهمترین و پرخرج ترین آنهاست. بی شک کسانی، چه از هنرمندان و چه از مردم عادی، آگاهانه یا ناآگاهانه، در این خیمه شب بازی حیلۀ گرانه شرکت می کنند. اما کسانی نیز که باید از آنها به عنوان وجدان بیدار جامعه نام برد، با تلاش خستگی ناپذیر خود برای آگاهانیدن مردم از شگرد تازه این رویاه پیر، ماهیت واقعی این برنامه ها را برملا ساخته، مانع پیش برد برنقشه های جمهوری اسلامی می شوند. این ویژه نامه و همه کسانی که با مقالات خود در آن سعی در انجام این وظیفه انسانی کرده اند، چنین هدفی را مد نظر دارند. بی شک اگر جمهوری اسلامی، بطور استثنائی، اینبار بتواند با استفاده از ناآگاهی مردم از نقش پشت پرده خود، جماعتی را گرد آورده به شعبده بازی خود رنگ و جلایی بخشد، اما به مدد این افشاگری ها و با آگاهی مردم از این نقش پشت پرده، در نوبت های بعدی، در انجام مقصود خود ناکام مانده، توطئه اش نقش بر آب می شود.(در گذشته جمهوری اسلامی مدتی سعی کرد تا مستقیما و بدون پرده پوشی دست به فعالیت های فرهنگی و سیاسی در خارج از کشور بزند که در کار خود ناکام ماند). واقعیت اینست که در خارج از کشور، همچنان که در داخل، جمهوری اسلامی چنان مورد نفرت و انزجار مردم است که به محض اینکه مردم پی به رابطه برنامه و حرکتی با جمهوری اسلامی پی ببرند، بلافاصله خود را کنار کشیده و برنامه و حرکت مزبور را با شکست مواجه می نمایند. ماهیت نفرت آور جمهوری اسلامی و جنایاتی که تاکنون مرتکب شده است برای او به پاشنه آشیلی تبدیل شده است که همه جا نشان دادن آن به مردم سبب ناکامی اش می شود. برای همین هم هست که اینبار متوسل به مخفی کردن خود در پشت برنامه ها، یعنی حیلۀ ای دیگر برای پیش برد اهداف خود شده است.

در این ویژه نامه همان طور که ملاحظه می کنید مباحثات زیادی بین هنرمندان و روشنفکران خارج در تایید یا رد این حقیقت که جمهوری اسلامی در پشت این برنامه قرار دارد شده است. هرچند این مباحثات و مقالات دارای ارزش زیادی برای روشنی اذهان عمومی و حتی بعضی از هنرمندان که هنوز هم، چه از روی عمد یا ناآگاهانه، پی به واقعیت امر نبرده به دام جمهوری اسلامی افتاده اند، می باشند و به همین دلیل ما به درج آنها در یک شماره ویژه پرداخته ایم، با اینحال ما در خارج از کشور به یک معیار عملی و سهل الوصول نیاز داریم تا با توسل به آن مردم بتوانند به راحتی پی به ماهیت این نوع برنامه ها برده و با تشخیص سره از ناسره، بطور اتوماتیک و بدون نیاز به مباحثات طولانی و صرف انرژی زیاد، تکلیف خود را با این نوع برنامه ها روشن سازند.

این معیار البته در عرضه تلویزیون های ماهواره ای قبل بدست آمده و از آنجا که چیزی شناخته و عمل شده می باشد، می تواند در این مورد نیز مبنای کار ما قرار گیرد. در تلویزیون های ماهواره ای، یک دسته کانال ها هستند که وقتی برای خرید ساعت برای اجرای گفتار یا تبلیغات سیاسی با آنها تماس می گیرید، با صراحت به شما می گویند که ما سیاسی نیستیم و کاری به سیاست نداریم و به این ترتیب، خیلی مادیانه و بدون اینکه متهم به هواداری از جمهوری اسلامی شوند مشکل را از سر خود و می کنند. مردم نیز خیلی راحت حساب خود را با این نوع کانال ها بعنوان کانال هائی که یا مورد مرحمت مالی جمهوری اسلامی بوده یا چشم انتظار این نوع الطاف می باشند، یکسره می کنند.

همین قاعده در میان بنیاد های اسلامی خارج از کشور رایج است. بادم می آید که چند سال پیش وقتی که آقای نمازی مسئول بنیاد اسلامی ایمان در لس آنجلس برای ایراد سخنرانی به کانون سخن دعوت شده بود، ضمن انتقادات و افشاگری های متعددی که حضار از ماهیت واقعی بنیاد مزبور می کردند، یک سؤال کلیدی در این افشاگری ها نیز این بود که از ایشان می خواستند که اگر بنیاد مزبور واقعا یک بنیاد صرفا مذهبی است و با جمهوری اسلامی هیچ گونه ارتباطی ندارد، همین جا، جمهوری اسلامی را بخاطر جنایاتش محکوم کند، و چون ایشان زیر بار این کار نمی رفت، طبیعی بود که

اجتماعی در موسیقی پاسخ گفت:

«لطفی در خصوص ساخت قطعه‌ای در مدح حضرت رسول(ص) با توجه به ارادت شخصی اش به آن پیامبر بزرگ گفت:به عقیده من هنر آمدنی است من هیچ وقت تصمیم نمی گیرم قطعه ای بسازم بلکه حالی و حرارتی آمده که من را به ساخت اثر واداشته است»

پس هنوز قطعه مدح محمد ساخته نشده است و استاد فقط وعده انجامش را می دهد . خب استاد ما خیلی با تجربه هستند. میخواهد امتیازی بگیرد وبعد امتیازی بدهد. تا حال وحرارتی به ایشان نازل نشود قطعه ساخته نخواهد شد. ما حدس می زنیم اگر دولت مهر ورز میخواد حالی وحرارتی به استاد الهام شود باید موارد ذیل را رعایت کنند.

1/ از همان امکانات بی دریغ که به استاد برجسته دیگر وهم نام ایشان محمد رضا شجریان ادا می شود ایشان هم بهره مند بشوند.

2.اینطور نباشد که وقتی کنسرت میخواد برگزار شود دولت مهر ورز به ظاهر امکان بدهد ومخفیانه گروه های لباس شخصی را مامور حمله کند.

3/ مانند استاد دیگر علاوه بر تامین هزینه کارگاهای موسیقی ایشان. جناب وزیر هم برای بازدید کارگاه وبلگرمی شاگردان خود ،به محل کارگاه تشریف فرما شوند.

4/ به کیهان شریعتمداری یاد آوری کنند که مبدا قول وقرار ها یادش برود واستانرا توده ای وملحد خطاب کند چون ممکن است استاد دچار شوک شود وحال و حرارت محو گردد*

مردم بطور اتوماتیک نتیجه لازم را بگیرند.

با توجه به همه این ملاحظات است که ما برای روشن کردن تکلیف خود را این برنامه ها باید یکبار برای همیشه اعلام کنیم که هر برنامه و نهادی که به شکلی جمهوری اسلامی را محکوم ننموده، خط فاصلی بین خود و آن نکشد، به نحوی وابسته به آنست. این می تواند یک معیار عملی و روشن برای تشخیص ماهیت هر نهاد و فعالیتی در دست ما و مردم باشد. بنابراین مسئله بسادگی از این قرار است که آیا در بروشورهای تبلیغاتی جشنواره تیرگان نشانی از این نوع فاصله گذاردن میان آنها و جمهوری اسلامی وجود دارد یا نه؟ آیا هنرمندی که معتقد است به جمهوری اسلامی وابسته نبوده و فردی مستقل است و جشنواره تیرگان را چیزی جدا از جمهوری اسلامی می داند، حاضر است در حین اجرای برنامه از این جمهوری اعلام انزجار کند؟ آیا اگر کسی در جریان جشنواره با یک پلاگارد مرگ بر جمهوری اسلامی وارد محل شد، مسئولین برنامه یورش می آورند که از او بخواهند بخاطر این که این برنامه یک برنامه فرهنگی است و کاری به سیاست ندارد، پلاکارش را پلنین بیاورد؟ آیا اگر کسی در محل دست به توزیع روشننگر یا ویژه نامه آن بمناسبت جشنواره تیرگان زد، برای بازداشتن او وی را دورده می کنند؟ اگر چنین باشد که دیگر احتیاج به بحث و فحص نیست و مسئله خیلی راحت روشن است؟ مسلما کسی نمی تواند نام خود را انسان و هنرمند بگذارد و نسبت به جنایاتی که جمهوری اسلامی بر مردم اش روا می دارد بی اعتنا باشد. اگر هنر چیزی والا و انسانی است و اگر هنرمند عنصر حساس جامعه است، این حساسیت و والائی باید ما به اداء اش حساسیت وی در برابر آلام و رنجهای انسانی و احساس تعهد نسبت به آنها باشد و از اینرو، هیچ هنرمندی نمیتواند خود را انسان هنرمند بنامد بدون اینکه از این حساسیت و احساس تعهد انسانی برخوردار باشد. همین امر در مورد انسان های دیگر و آتهائی که بی خیال به آنچه که در کشورشان می گذرد به شرکت در این نوع برنامه ها اقدام نموده یا اسپانسر آن ها می شوند صادق است.

www.siamacsotudeh.com

■ ■ ■

5. سالن وزارت کشور مدت 5 روز مثل استاد دیگر با 400 مامور در اختیار ایشان قرار بگیرد.

6/ به مطبوعات فرمان داده شود که حق ندارند کلامی جز ستایش از استاد بنویسند. علت غیبت 30 ساله ایشان را جویا شوند و فسق وفجور در دیار غرب را به رخ استاد بکشند. در این مورد بهتر است حضرت رهبر حکم حکومتی صادر کنند. کار از محکم کاری... 7/سالها برای خوانندگان مورد توجه حکومت کنسرت های عظیم در خارج ار ایران فراهم کرده اند ودر همه این برنامه ها نقش سفارت را مخفی نگهداشته اند واین شیوه ی پسنیدیه وموفق در مورد ایشان هم مو به مو رعایت شود. فراهم آوردن امکان برای شرکت در جشنواره ی یک میلیون دلاری وتقبل هزینه سنکین دستمزد های کلان به اعضای گروه از طریق باج دولت کانادا به ج. اسلامی وقرار گرفتن این برنامه برای شب افتتاح 17- جولای 2008-نشان می دهد. احمدی نژاد سخت علاقمند است که افتخار حال وحرارت به دوران پر افتخار ایشان مرتبط شود. امید اینکه استاد زیاد سخت نگیرند وبه حال وحرارت ضروری برای الهام برسند چون ممکن است آخوند ها آن رویشان بالا بیايد واصل طرح را بدهند به دیگر آهنگسازان در صف انتظار.

* یک مورد استثنائی . باید به کیهان شریعتمداری دستور داده شود به برنامه تورنتو چند ناسزا بگویند تا اذهان از هر نوع ارتباط این برنامه با جمهوری اسلامی منحرف شود.در این مورد اگر چند فحش هم نثار استاد بشود بلا مانع است . ■ ■ ■



ماهنامه روشننگر

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستاران:

علیرضا دارابی - علی مشرف

گرافیک و صفحه آرایی : وداد پایا

عکاس: امیرایوب ابراهیمی قاجار

تیراژ:

نسخه 5000 کانادا

تورنتو، مونترآل ، اتاوا

همکاری شما روشننگر را پربارتر خواهد کرد. برای ما، مقاله، خبر، شعر، طنز، طرح و کاریکاتور بفرستید.

روشننگر دراصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است.از پس فرستادن مطالب معذوریم. مطالب خود را فقط با ایمیل و به فارسی بفرستید. از دریافت مطالب غیر از طریق ای میل معذوریم.

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (905) 237 6661

در این شماره می خوانید

عنوان مطلب	صفحه
سخن سردبیر..... (سیامک ستوده)	2
خیمه شب بازی در تورنتو..... (بصیر نصیبی)	2
بماندیم و بدیدیم(مینا اسدی)	3
جشنواره و مکافات ... (عباس سماکار)	4
روشنفکران و حکومت.....	4
شعری از ناظم حکمت	4
هویت بخشیدن به رژیم نسل کش (گیسو شاکری)	5
یکی بود یکی نبود (مسلم منصوری)	5
آش یک میلیون دلاری (بصیر نصیبی)	6
لیست امضا ها در باره جشنواره تیرگان	7
یکی بود و دیگران نایود..... (ن. مرات)	8
من نمینوستم این برنامه ها کار رژیمه (هادی خرسندی)	8

خیمه شب بازی در ... ادامه از صفحه (۲)

گروه ۱۵ نفره، در این فستیوال تیرگان- قطعاتی در آواز دشتی ساخته محمدرضا لطفی و از آلبوم " وطن ایران" اجرا خواهند کرد . به گزارش ایسنا، در فستیوال تیرگان گرایش های مختلف هنری شرکت دارند. «عباس کیارستمی» در بخش سینما، «آیدین آغداشلو» در بخش هنرهای تجسمی و «محمدرضا لطفی» در موسیقی.

خوانندگان بیاد دارند که من در مطلب « آش یک میلیون دلاری » 5 نفر از برگزیدگان این پروژه را زیر ذره بین گذاشتم. خبرگذاری جمهوری اسلامی از من هم خسیس تر! شده وحضور 3 تن ار 5 تن را برای نشان دادن ماهیت این پروژه کافی می داند. البته برنامه ریزی از ماه ها قبل آغاز شده وموافقت مقامات کسب وبه تریج دارد دم خروس از زیر عباي آخوند هویدا می شود. خب رژیم مافیائی حساب و کتاب ندارد. یک وقت دیدی با یک تصمیم ناگهانی همه بساط خیمه شب بازی به هم ریخت. شاید به همین دلیل است که دربرنامه انگلیسی جشنواره تغییرات را اعلام نمی کنند. نقل بخشی ازگفتگوی محمد رضا لطفی. که برنامه افتتاحیه جشنواره تورنتو را تقدیم می کند خالی از لطف نیست .

«محمدرضا لطفی، آهنگساز و سرپرست گروه موسیقی شیدا در گفت وگوي مشروح با خبرگزاری فارس به پرسش‌هایی درباره فعالیت‌های اخیر خود، رویکردش به تشکیل گروه های جوان، موسیقی مذهبی و رویکرد

مینا اسدی



نوشتن این سطور برایم آسان نبود... دستم به قلم نمی‌رفت که به نقد کسی بنشینم که مثل دخترم دوستش می‌داشتم و به آینده‌اش چشم امید دوخته بودم. آسان نبود چرا که من با مادرت... خودت و فامیلت از دیرباز دوستی و انس و الفت دارم. اما نمی‌توانستم ساکت بمانم... مثل استخوان شکسته‌ای بود که در گلیم گیر کرده بود و راه قسم را می‌یست.

آنروزها از دیدن آن همه شور و هیجان و سرزندگی‌ات به وجد می‌آمدم، از اینکه زن جوانی پای در این راه نهاده و بی‌اعتنا به راه پرمخاطره‌ای که پیش پای اوست می‌تازد و خطر می‌کند، لذت می‌بردم. پس از سالها، بصیر را در خانه‌ی تو دیدم. اگر درست به خاطر داشته باشم برای شرکت در شب‌شعری که در فرانکفورت داشتیم به آنجا آمده بود. دو شب پیش تو ماندم و تا صبح به بحث و گفتگو نشستیم... وسط حرف هم پریدیم... جدل کردیم... صداها یمان بلند شد... داد کشیدیم... اما می‌دانستیم که هر سه راهی یک راه هستیم و آرزوی ما سرنگونی بی‌فید و شرط جاثیلی بود که بر مردم میهنمان حکومت می‌کنند

وقتی به سوئد بازگشتم توان تازه‌ای یافتم. تو نمونه‌ای از بی‌شمار جوانانی بودی که پای در راه و استوار ایستاده بودند و خطر می‌کردند تا انقلابی را که ناتمام مانده بود به پایان رسانند، تا ریشه‌ی جنایتکارانی را که مردمشان و میهنشان را به گروگان گرفته‌اند، از بیخ و بن ببرند. تو هنرمند جوانی بودی که درد مردم را می‌نوشتی و به صحنه می‌پردی. هنر تو تأثیر حضور ترا در عرصه‌ی مبارزه نوچندان می‌کرد. برای همین بود که تا به من نوشتی که می‌خواهی "سه نظر درباره یک مرگ"، مجموعه‌ی داستانهای کوتاه مرا به صحنه ببری بی چون و چرا پذیرفتم و اجرای زیبایی را هم در فستیوال "هنر در تبعید" در پاریس دیدم.

سالها بعد وقتی مقاله‌ای در ستایش داریوش همایون وزیر رژیم پیشین نوشتی سرم سوت کشید... همه را نخواندم... باور نکردم... قدم به قدم رفتی... مقدمه‌ای نبود که این کار تو را برایم قابل هضم کند. دیدم ناگهان از این قطار پیاده شده‌ای و می‌خواهی سوار قطار دیگری بشوی که در جهت مخالف ما حرکت می‌کند و این تصویری نبود که من از آینده‌ی تو داشتم. سکوت کردم، چیزی ننوشتم، چیزی نگفتم، حتی به خودت. اما پذیرفتم و دیگر با تو رابطه‌ای نداشتم. سکوت کردم و رنج بردم.

این آغاز راه بود... و تو می‌رفتی... در سرازیری... به هر درت که می‌خواندند می‌رفتی و با هوش و درایتی که در تو سراغ داشتم می‌دانستم که بی‌خبر نمی‌روی. چرا می‌رفتی و به دنبال چه چیز می‌رفتی نمی‌دانم. همه چیز داشتی و نیازی به این آنمها... این بلندگوها و این هیاهوها نداشتی. آن آقایان بریده از این حزب و آن سازمان چه شایستگی و ارج و قربی داشتند که تو، که یک سر و گردن از آنها بلندتر بودی، سخنگویشان باشی؟ رنج می‌بردم و سکوت می‌کردم. اما پذیرفته بودم که دیگر ترا از دست داده‌ام.

پس از آن به هر کشوری که سفر می‌کردم آشنایی پیدا می‌شد که به طعنه از من بیرسد... هنوز هم ایشان دختر شماس؟ چرا درباره‌ی همه می‌نویسید و در این باره سکوت می‌کنید؟ چیزی نداشتم که بگویم. آنها در اشتباه بودند. من هر چه می‌نوشتم درباره‌ی دشمن اصلی بود و اعوان و انصارش، درباره‌ی کسانی بود که شمشیر از رو بسته بودند و قصد جان همه‌ی مخالفان را، با هر نظر و عقیده‌ای داشتند. برشمردن خطا و اشتباه این و آن کار من نبود. همه اشتباه کرده‌ایم و باز هم اشتباه می‌کنیم و آن کس که اشتباه نکرده است هنوز به دنیا نیامده است.

در این مدت هر چه کردی و هر چه گفتی و هر چه نوشتی، اگر چه تاسف را سبب شد اما با خود گفتف نظرش این است... اینگونه فکر می‌کند... طاقت دشنامها...

سانسورها... سختی‌ها و سالنهای کم‌جمعیت را ندارد... می‌خواهد تعداد بیشتری کارهایش را ببیند و هنرش را ارج نهند... می‌خواهد آنگونه که دوست دارد زندگی کند... اصلاً می‌خواهد روی گذشته‌ی خود خط بطلان بکشد و حتی می‌خواهد به کسانش پشت کند و آنها را نبیند و نشنود. این اوست که تصمیم می‌گیرد که چه کند و چه نکند. و این طرف ما هستیم که می‌دانیم چرا ایستاده‌ایم و چه می‌گوئیم و چه می‌خواهیم. مگر او اولین نفر است و یا این اولین بار است که کسی راهش را عوض می‌کند؟

گفتم... در به روی این اندیشه بستم و تمام... اما تا اینجا پیش را نخوانده بودم و در باورم نمی‌گنجید، اگر چه با مقدماتی که از سالها پیش فراهم آمده بود جاده را لغزنده و پرخطر می‌دیدم. می‌دیدم که پیش پایت دره‌ای عمیق دهان باز کرده است و تو در یک سرازیری افتاده‌ای و با شتاب به سمت آن دره می‌رانی... افتادن... بی‌هوشی و فراموشی. نشانه‌هایش را می‌دیدم... پذیرفتش آسان نبود.

نامه‌ات به بصیر مرا تکان داد. دیدم که در توجیه حضورت در این جشنواره تا آنجا پیش رفته‌ای که چشم‌ت را به روی حقایق بسته‌ای و زبان به تحقیر دوستی گشوده‌ای که صداقانه ترا دوست داشت و حاضر نبود حرفی ناخوشایند درباره‌ی تو بگوید یا بشنود. و من این را برنتافتم.

"یکی بود، یکی نبود" اولین و آخرین کار رژیم نیست. پیش از آن نیز طراحان فرهنگی حکومت اسلامی تمام هنرمندان مرده را از گورهای چندصدها بیرون کشیدند و به یاری کارگزارانشان در اروپا و آمریکا، انجمنهای عریض و طویل "مولانا" و "حافظ" بر پا کردند. پولهایی کلان خرج این روزها و شبها شد. حالا سرگرمی مردم شده بود "شب مولانا"، "روز حافظ"، "عصر رودکی"، "نیمه شب عراقی" و "دم صبح فردوسی"... اهل هنر به اندازه‌ای دلبسته‌ی این

برنامه‌ها شده بودند که کسی نمی‌توانست بگوید بالای چشم این شبها و روزها و نیمه‌شبها و دم‌صبح‌ها ابروست و چون پای بزرگان هنر در میان بود حرف زدن در این‌مورد دل و جرات می‌خواست. دهان که باز می‌کردی، عده‌ای با کفش و کلاه و عصا وسط حرفت می‌پریدند که: "یعنی شب مولانا هم توطئه رژیم است؟" و پوزخند می‌زدند و می‌رفتند و حتماً توی دلشان هم می‌گفتند: "بیچاره‌ها دیوانه‌اند!" و اما زمانی که در مراسم بزرگداشت مولانا در پاریس محمدمهدی زاهدی، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری جمهوری اسلامی پیام رئیس جمهور را خواند تازه عاشقان هنر بفهمی نفهمی از خواب غفلت بیدار شدند!

و اما این "یکی بود، یکی نبود" مهمترین کار رژیم است از آن جهت که با حضور زندگان انجام می‌شود... با حضور هنرمندانی که صحیح و سالم نفس می‌کشند و از سلامت روح و روان برخوردارند، حق انتخاب دارند و می‌توانند در یک کلمه بگویند "نه". وقتی می‌گویم حق انتخاب یعنی که خوششان تصمیم می‌گیرند که با خوشن و هنرشان چه کنند و در کدام سمت و سو بایستند و وقتی می‌گویند "آری" یعنی که می‌خواهند در استقرار این رژیم سهمی داشته باشند و میان منافع مردم و خودشان، منافع خودشان را انتخاب کنند... خودشان را ترجیح می‌دهند. می‌خواهند باشند، اسمشان باشد، رسمشان باشد، چشم‌ها هنرشان را ببیند و دستها برایشان ابراز احساسات کند... گو که عالم نباشد... ده کفرانس... نه جشنواره... هشت برنامه... به قیمت صد دستگیری... نود و نه سنگسار و نود و هشت اعدام و ماندن این حکومت به بهای لبخندی که ما در برابر دوربین‌ها می‌زنیم و سری که در مقابل



تماشاگران به احترام خم می‌کنیم و کرنشی ناخواسته به برگزارکنندگان برنامه که خود در حال محکم کردن رشته‌های مودت با عوامل فرهنگی رژیم هستند. گفتم این انتخاب راه است. راهی که هر کس حق دارد خودش... با صلاحدید و مشورت با خودش برگزیند. هر کاری که ما می‌کنیم — به درستی و نادرستی آن کاری ندارم — می‌تواند کسانی را به اعتراض وادارد و تو انتخابت را - چه درست و چه نادرست - بدون درنظرگرفتن نظر دیگران کرده‌ای، پس به دیگران هم اجازه بده که به برگزاری این فستیوال که بی‌شک ترتیب دهنده‌گانش کارگزاران فرهنگی رژیم هستند اعتراض کنند. چرا ناگهان چنان به خشم آمدی و برآشتی که سخنگوی تمامی شرکت‌کنندگان در این برنامه شدی و چنان به ما نگاه کردی که انگار هیچکدام از ما هر را از بر تشخیص نمی‌دهیم و در هیات یک استاد کم‌حوصله و از بالا هر چه خواستی نوشتی. چه توقعی از بصیر یا از ما داشتی؟ انتظار داشتی که چون ما ترا مثل یک دختر، دوست و رفیق راه گذشته‌مان دوست داریم و هنوز به خاطر اتمان با تو فکر می‌کنیم و حسرت می‌بریم، به دلیل شرکت تو در این برنامه مآخوذ

به حیا شویم و خقفان بگیریم گیرم که معنی تبعید همان باشد که تو می‌گویی و تو بیشتر از دیگران تبعیدی هستی... گیرم که ما تبعیدی که نه، حتی مهاجر هم نیستیم. خوش‌نشینانی هستیم که برای بهره‌گیری از مواهب کشوری دیگر به آنجا کوچ کرده‌ایم... گیرم که ما هنرمند و خالق هم نیستیم، آدم که هستیم... چشم که داریم و حلقه‌های طناب دار را که جوانانمان... فرزندانمان... رفقا و برادران و خواهرانمان بر آن رقص مرگ می‌کنند می‌بینیم... گوش که داریم و فریاد گرسنگان... تیره‌بختان و بخت‌برگشتگان را می‌شنویم و از اینهمه بیداد و ستم زخم می‌خوریم و روزی صد بار می‌میریم و زنده می‌شویم. دیدن رنج و شکنجه‌ی دانشجویان... وحشت زنان از حضور در خیابان... بیکاری و گرسنگی کارگران... اندوه و سوگ مادران... و تحقیر و سرکوب هر روزی مردمان در روز روشن، که دیگر سواد و زبان و تبعیدی و مهاجر و خوش‌نشین نمی‌خواهد.

دیدم که به فریات چسبیده‌ای؛ به اینکه فلائی، در گوشی تلفن فریاد می‌زند یا در مکالمات به طرف مقابل اجازه حرف زدن نمی‌دهد... یا گوش نمی‌کند... و از اینها به این نتیجه رسیدی که دوستی که تا دیروز همه‌ی خوبیها را داشت، امروز علاوه به آنکه بلند حرف می‌زند، "ولی فقیه" است، "نه‌ی از منکر و امر به معروف" می‌کند، "سیاه و سفید" می‌بیند و لایذ نمی‌گذارد آب خوش از گلوئی این هنرمندان والاگهر پایین رود. اینها چه ربطی به اعتراض او، به برنامه‌های ترتیب داده شده از طرف رژیم دارد؟

صورت مسئله به روشنی در برابر ماست. یک طرف ما هستیم که از بس در میانمان موش دوانده‌اند و از ما شکار کرده‌اند، بیگانه و تنها، در میان دوست و آشنا، در گوشه‌ی دیوار ایستاده‌ایم و از میان تاریکی‌ها با همین توان اندک جنایات این آدمکشان را به تصویر می‌کشیم و جلوی چشم جهانیان می‌گذاریم. در طرف دیگر آنها هستند، قدرتمندان، گروگان‌گیران و جانیان... نفت دارند... معدن دارند... حسابهای سپرده بانکی دارند... سپاه دارند، بسیج دارند و با جیبهای پر از دلار در میان ما راه می‌روند. روزنامه‌ها را می‌خرند... تلویزیونها را می‌خرند... رادیوها را می‌خرند... هنرمندان را می‌خرند... برنامه‌های مستقیم و غیرمستقیم ترتیب می‌دهند و آنگاه که کسی — کسانی — فروشی نباشد با

... همانندیم و بدیدیم

برنامه‌هایی مثل "هویت" به قول خودشان رسوایش می‌کنند و اگر طرف باز هم ایستاد، حذف می‌شود... گم می‌شود... ناپدید می‌شود. آب از آب تکان نمی‌خورد. حالا چند نفر — اندک — هنرمند یا بی‌هنر... تبعیدی یا مهاجر... می‌خواهند بگویند "اهای مردم دنیا". این نقشهای دروغین بر دیوار است... این خانه نیست... ویرانه هم نیست... بیابانی برهوت است... کویر است. چند نفر می‌خواهند تا دمی که زنده‌اند و نفس می‌کشند همه‌ی سختی‌ها را به جان بخرند و راه مردم را انتخاب کنند. بنویسند... بسازند... بخوانند... برقصند... ترسیم کنند... تصویر کنند و تو جور دیگری می‌اندیشی. خلق می‌کنی و دوست داری که تماشاگران و شنوندگان زیادی داشته باشی... زحمت می‌کنی و به قول خودت شهر به شهر و کشور به کشور سفر می‌کنی، با رنجی طاقت فرسا، تا هنرت را به مردم نشان دهی، تا دوستداران هنر نتیجه زحمات شبانه‌روزی ترا ببینند و دست بزنند و هورا بکشند و خستگی از جان و تنت بیرون کنند... می‌خواهی از احساسات آنها نیرو بگیري و به خلق اثر دیگری بنشینی. این خواسته‌ی هر هنرمندی است. همه‌ی کسانی که اثری خلق می‌کنند می‌خواهند که دیده شوند... شنیده شوند و تماشاگرانی داشته باشند. اما به چه بهایی؟ در تاریخ جهان کدام هنرمند تبعیدی و مبارز را می‌شناسی که در زمان حکومت دیکتاتورها قدر دیده و بر صدر نشسته باشد؟

ساحلی نیست که بگویی مسئولان جشنواره‌ی "یکی بود، یکی نبود" نه تو را سانسور کرده‌اند و نه از تو خواسته‌اند که به انکار هویت‌ات برخیزی؟ وقتی شما دعوت آنان را برای شرکت در میان هنرمندان ابروباخته می‌پذیری و با حضور صدایی ضعیف، حتی اگر به نمایندگی از تبعیدیان باشد، در میان آنهمه هیاهو و تبلیغات؛ به حرکت آنان رسمیت می‌دهی و فستیوال به نام هنرمندان داخل و خارج هویت می‌گیری، چرا هویت تو را انکار کنند و اصولاً چه چیز را سانسور کنند؟ چیزی در مخالفت رای و نظر آنان وجود ندارد که انکار شده یا سانسور شود. اگر صدها مقاله درباره‌ی تبعید نوشته باشی و در این‌باره هزار اثر هم خلق کرده باشی و حتی اگر برگزارکنندگان این فستیوال رضایت بدهند که با نئون واژه تبعید را بر سر در سالن نصب کنند، شرکت هنرمند تبعیدی در این برنامه جز سرافکنگی ثمری نخواهد داشت. بی‌وقفه حرف زدن این، یا در سکوت نشستن و حرف زدن آن، گنج بودن، زبان دانستن... هیچکدام از این برنامه‌ها و دستاویزها، جنایات آن رژیم و تحرکات فرهنگی‌اش را در خارج از مرزهای ایران قابل توجیه و پذیرش نمی‌کند. وظیفه‌ی هنرمند تبعیدی تقسیم آوارگان دور از وطن به خوش‌اخلاق و بداخلاق... پر حرف و کم‌حرف... دانشمند و بی‌سواد و اصولاً تحقیر دیگران برای به کرسی نشاندن حرکات و اعمالش نیست. بل که وظیفه‌اش نوشتن و گفتن و فریاد زدن رو در رو و بدون رودربایستی ست، همانگونه که "بصیر" می‌نویسد و طعن و لعن و نفرین جماعت بیزار از سیاست را به جان می‌خرد. هزار تئوریسین، مقاله‌نویس، روزنامه‌نگار، کارگردان، شاعر، هنرپیشه و منتقد هم در پی ماستمالی و ماله‌کشی برآیند نمی‌توانند این واقعیت روشن و ساده و ابتدایی را که در روز روشن اتفاق می‌افتد، "تئوری توطئه" بنامند. توطئه‌ای که هفتض زیر ضرب بردن این هنرمندان والاگهر باشد. این کار اول و دوم رژیم نیست که حالا دستی از غیب بیرون آمده باشد و پرده‌بری کرده باشد. اینها می‌آیند که همین اندک حرکات مخالفان را بنیان‌کن کنند و ببرند. بدبختی نیست که پس از سی سال که نظاره‌گر نسل کشی و جوان کشی و زن کشی و فرهنگ‌کشی هستیم در برابر یکدیگر بایستیم و واژه‌ی تبعید را برای هم معنی کنیم؟

می‌گویی: "بصیر باید بداند که ما شخصیت‌های مستقل هنری هستیم و این بدان معناست که دنباله‌رو هیچ ولی فقیه‌ای نخواهیم بود، نه مجیزگوی تمامیت‌گرای اسلامی و نه دنباله‌رو کسانی که به نام تبعید بخواهند برایمان حکم صادر کنند". من و تو برای آنکه شخصیت‌های مستقل هنری شویم از شانه‌های همین دربران تبعیدی بالا



عباس سماکار

جشنواره و مکافات

داشتم قصه تلخ «جشنواره یکی بود یکی نبود» را می-خواندم که یاد داستان «جنایت و مکافات» افتادم. موضوع مربوط است به جشنواره-ای در کانادا، با برنامه-ای مبنی بر ارائه آثار فرهنگی و هنری جاری در جامعه ایران که، تنها به بخشی از این موضوع پرداخته و در آن از سلطه-گری و فرهنگ-ستیزی جمهوری اسلامی هیچ خبری نیست و افرادی در آن شرکت کرده-اند که بعضاً خوشنام نیستند و با رژیم تبه-کار جمهوری اسلامی سازش می-کنند و طبعاً این مسئله نه تنها بیان فرهنگ و هنر جاری در جامعه ما به شمار نمی-آید؛ بلکه نسبت به-شرایط واقعی خفقان فرهنگی درایران، نوعی لاپوشانی و ایجاد توهم نیز هست و در این رابطه هم، بصیر نصیبی، بر اساس شیوه مبارزاتی همیشه-گی و جانانه-اش دست به افشاگری و روشن-کردن مطلب زده و کسی مثل نیلوفر بیضائی که تا همین دیروز، خودش، کنار ما در همین گونه افشاگری-ها و مبارزات شرکت داشت، به بصیر اعتراض کرده است، که می-توان شرح آن را در سایت-های اینترنتی خواند.

در این میان، انگیزه من در نوشتن این چند خط، نفس موضوع این-گونه جشنواره-ها که طبل رسوائی-اشان به اندازه کافی به صدا درآمده نیست؛ بلکه، بر سر واکنشی ست که از نیلوفر دیده-ام و حیرتی ست که از این مطلب کرده-ام. خود نیلوفر هم می-داند که نه من و نه بصیر و نه دیگر دوستان فعال در این زمینه، هرگز نمی-خواهیم آدمی مثل او را زیر سوال ببریم و یا ارزش-هایش را ندیده بگیریم، و با (به قول نیلوفر) مثلاً بصیر بخواهد برای دیگران دستورالعمل مبارزاتی صادر کند و یکجانبه-نگری و خشک-اندیشی راه بیاندازد؛ چون همین کارها و همین نوع مبارزات را قبلاً هم کرده-ایم و همانطور که گفتم؛ خود نیلوفر هم در این مبارزات کنار ما بوده است؛ ولی واکنش کنونی او، شخص من را به بهت واداشته و به فکر انداخته است. یعنی به این فکر افتاده-ام که موضع چه جوری است که یک هو می-بینی کسی که تا دیروز درست عین همین حالای تو حرکت می-کرد در برابر قرار می-گیرد؟ مسلماً جواب آن ساده نیست و مثلاً نمی-شود قالبی گفت؛ آدم-ها منافع و وضعیت-هائی دارند که در یک چشم به هم زدن تغییر جهت می-یابد و ناگهان به یک موجود عجیب و غریب تبدیل می-شوند. یعنی، حیرت کردن در این زمینه به-جا ست و من حق دارم از خودم ببرسم راستی ما چه کرده-ایم که باید مرتب تلفات بدهیم؟ یادم می-آید؛ هنوز مرکب اطلاعیه «کانون نویسندگان در تبعید» در رابطه با «جشنواره نزدیک دوردست» خشک نشده بود که نیلوفر بیضائی زنگ زد و با بی-صبری از من خواست تا پاسخ عباس معروفی را که در مقابله با اطلاعیه کانون، به دفاع از این جشنواره پرداخته بود هرچه زودتر بدهم. البته حق هم داشت؛ چون تاخیر در این پاسخ سبب شده بود که بی-درنگ تئی چند از دیگر قلم به-دست-ها، به هواي اینکه ما دیگر حرفی برای گفتن و دفاع از اطلاعیه کانون نداریم، شروع کرده بودند به هیاهو و غوغا که؛ «وای و داد و بیداد که، کانون نویسندگان به جای دفاع از آزادی بیان، کمر به قتل قلم و آزادی هنر بسته و گنجه و موزه وسائل شخصی خمینی در جشنواره نزدیک دوردست را که یک اثر هنری ناب است به مسخره گرفته و به تخطئه هنرمندان و نویسندگان ریز و درشتی پرداخته است که از داخل کشور عزیز و همچنین از همین سرزمین کوچک و بلاخیز تبعید، در این جشنواره مبارکه شرکت کرده-اند!» فکر می-کنم نیلوفر نازنین به خوبی آن تماس تلفنی و آن گفتگو و قول من که؛ حتما در این مورد واکنش نشان خواهم داد و خوشحالی بعدی-اش از پاسخ من به آن قلم-به-دستان را یادش باشد. و پادش هم باشد که باز در یک گفتگوی تلفنی دیگر؛ از من خواست که «حتی» به خاطر سوءاستفاده جمهوری اسلامی از محل سخنرانی-های دانشگاه سواز لندن و بدنام شدن این محل، از شرکت در سخنرانی و مراسمی که توسط یکی ازدوستان خوب خود ما برگزار می-شد -نیز خودداری کنم که من هم چنین کردم. ولی حالا نمی-دانم چه اتفاقی افتاده است که نیلوفر ما، یک-باره تغییر جهت داده و شمشیرش را در مقابل بصیر نصیبی که مثل همیشه در دفاع از حیثیت تبعیدی و هویت پیکارگرانه ما و در مقابله با سیاست-های تجاوزکارانه جمهوری اسلامی و همه آن کسان و جریاناتی که خواسته و ناخواسته، آگاه و ناآگاه، با مرد و بی-مزد در خدمت این سیاست-ها قرار می-گیرند از رو بسته است. نیلوفر حتما تصدیق خواهد کرد که مبارزات بصیر نصیبی با سیاست--های مافیای سینمایی جمهوری اسلامی در این مدت، که واقعا اغلب بار آن بر دوش خودش و گاه بر شانه برخی از ماها پیش رفته است، به راستی راه را بر این هجوم و تجاوز سخت کرده و بدون این دفاعیات مستند و سخت-کوشانه چه بسا سیاست سینمایی جمهوری اسلامی امروزه در سطح زندگی تبعیدی ما شلتاق می-کرد. من باز به-یاد می-آورم (و امیدوارم نیلوفر نیز به-یاد بیاورد) که حدود ده سال پیش به-هنگام بازگشت از جشنواره تئاتر هامبورگ (که آن زمان هنوز از در مماشات با جمهوری اسلامی برنیامده بود) در گفتگویی که در ماشین داشتیم، نیلوفر در مخالفت با سیاست-های توطئه-گرانه جمهوری اسلامی، حتی حضور فرضی پدرش بهرام بیضائی و آمدن او از ایران به این گونه مراسم را توهم-آمیز و ناپذیرفتنی ارزیابی می-کرد؛ بنابراین باید به من حق بدهد که ببرسم؛ چرا اکنون معتقد شده است که این گونه مسائل دیگر اشکالی ندارد و فرضاً، می-شود در مراسمی که هم-راستائی آن با منافع و سیاست-های جمهوری اسلامی حداقل بیش از بدنامی آن محل سخنرانی دانشگاه سواز آشکار است، و عناصر شیفته امام-ها و جمهوری اسلامی، حتی اگر همان پنج نفری هم باشند که نیلوفر نیز در خوشنام نبودنشان با ما هم-داستان است شرکت کرد؟ اگر نیلوفر بیضائی به این نتیجه رسیده است که بر خلاف گذشته، می-شود در کنار این افراد قرارگرفت و از این تربیون ها-به خاطر اشاعه آثار ادبیات و هنر تبعید سود جست؛ پس باید بگوید که پیش از این در این مورد اشتباه می-کرده است. در این صورت، این دیگر گناه کبیره بصیر و امثال او نیست که همچنان بر سر پایه-های و پیمان-های خود در پیکار با یکی از پلیدترین حکومت-های دنیای امروز ایستاده است. و این شوخی هم که بصیر انگلیسی بلد نیست و یا نیلوفر و دیگران در مورد کلمه «تبعید» کتاب و مقاله نوشته-اند و از این جور ویراژ دادن-ها ، واقعا از آن حرف-های لوس است و کمکی به روشن شدن مطلب و مواضع ما نمی-کند. من برای نیلوفر احترام و ارزش بسیار قائلم و او را یکی از هنرمندان خوب تبعیدی می-شناسم. اما موضوع به همین جا ختم نمی-شود و ارزش-های ما به همین-ها بسنده نیست. حتی اگر بصیر به قول نیلوفر، هنرمند هم نبود، برای من پیکار جانانه او در این سال-های جا زدن و نان به نرخ روز خوردن کسان بسیاریکه خود نیلوفر بیضائی نیز با آن-ها جنگیده، ارزش بالائی داشت که از صد اثر هنری ارزشمندتر است، چه برسد به این که بصیر هنرمند خلایق ست که من نیاز به برشمردن توان او در این زمینه ندارم. یعنی، هنرمند فقط یک بعد ندارد. خلق اثر هنری، یک بخش از وجودش، و پیکار سیاسی-اش با بیداد اجتماعی بخش دیگر از هستی او ست. از این رو، من برخلاف نیلوفر بیضائی، هنرمند را فقط در اثر هنری-اش خلاصه نمی-کنم. از نظر من هنرمندی که بخواهد بر خلاف علت وجودی-اش، ستم و بیداد را توجیه کند و یا حتی به آن بی-اعتنا باقی بماند ارزشمند نیست و فکر می-کنم گذشته نیلوفر، خود شاهد همین مدعا ست.

بنابراین شایسته-تر آن بود که اگر فرضاً نیلوفر بیضائی ایرادی به انشاء و یا شیوه نگارش بصیر داشت روی همان باقی می-ماند و مطلب را به ناحق وارونه نمی-ساخت. این، به سود ما، به سود پیکار در راه حقانیت مردم در برابر بیداد جمهوری اسلامی و به سود خود نیلوفر که دوستش دارم است.

■ ■ ■

روشنفکران و حکومت

* شکل گیری حکومت های خودکامه بدون حضور روشنفکران کوتاه بین وحقیر ممکن نیست، این روشنفکران در عمل به رژیمی خدمت می کنند که مدعی مبارزه با آنند (هانا آرنست اندیشمندبرجسته معاصر آلمانی).

* حتا اگر این نظام به فرض محال در راه بازگشت من فرش ابریشمین ویا قا لیچه سرخ بگسترد من به سرزمینی که زیرسلطه ی شوم اوست هرگز قدم نخواهم گذاشت زیرامیان ما دو طرف هیچ سازشی میسر نیست. (زنده یاد نادر نادر پور)

* روزی خواهد آمد که ساده ترین مردم میهن من از روشنفکران اخته خود باز خواست خواهند کرد.آنگاه که کشور مان همچون شعله ای کوچک ومهجور فرو میبرد شما روشنفکران چه می کردید ؟ (کاستیو شاعر گواتمالائی)

* به ما نام مهاجر داده اند آنان.چه بی ربط است ین نام.مهاجرآنست که ترك وطن گوید.ولی ما با رضای خویش، قدم درین راه ننهادیم تا ازنو میهنی جوئیم که شید هم، اگرشد، تا ابد، آنجا بمانیم.گریزانیم وسرگشته ما را تاراندند ازآنجا.ینجا، کجا؟ کی؟ زادگاه ما تواند گشت، هرگز. ین دیاری که، گیرم ، پذیرا گردد ما را (جدا شده از سروده مهاجر اثر برتولوت برشت)

*اگر چراغداران، به چنین رژیمی چراغ سبز نشان نمی دادند و در بزنگاه های تاریخی، مردم را از عواقب رفتن این بربرها نمی ترساندند، امروز مردم ایران در این تنگنای تاریخی قرار نمی گرفتند.(مینا اسدی)

* یک بار گولم زدی شرم برتو، بار دوم گولم زدی شرم برمن (یک ضرب المثل امریکایی)

■ ■ ■

شعری از ناظم حکمت

نگاه تان خطا می رود.

درست دیدن هم هنر است، درست

اندیشیدن هم هنر است.

دستان هنر آفرین تان گاه بلای جان تان

می شود.

خمیری فراوان ورز می دهید اما لقمه ای از

آن را خود نمی چشید،

برای دیگران بردگی و بیگاری می کنید و

فکر می کنید آزادید

غنی را غنی تر می سازید و این را آزادی

می نامید.

از لحظه به دنیا آمدن تان.

در گردا گردتان آسیابی بر پای می دارند

که دروغ آرد می کند.

دروغ هایی که تا پایان عمر با شماست.

فکر می کنید که وجدان آزاد دارید حال آن

که وجدان شما را خریده اند.

پیوسته در حال تایید و تکریم اید

با سرهای فرو افتاده که گویی از کمر به

دو نیم شده اید

و بازوان افتاده، ول می گردید

با آزادی بیکار بودن و آزادی گزینش شغل.

اما این آزادی

آن روی سکه آزادی است

■ ■ ■



یکی بود یکی نبود

(مسلم منصوری)

مدتی است جشنواره های سینمایی و نهادهای هنری در کشورهای غربی مثل گذشته از صادرات فرهنگی جمهوری اسلامی استقبال نمی کنند. آن زمان هم که این جشنواره ها از کالای فرهنگی رژیم استقبال می کردند انگیزه آنان سیاسی بود همچنان که حالا بخشی از این عدم استقبال سیاسی است. رژیم که تاکنون بیشترین بهره برداری را از هنر و سینما کرده و با همین ابزار فرهنگی توانسته میان ایرانیان خارج کشور راه بازکرده ودستگاه خود را پهن کند طبیعی است در این زمینه دست از تلاش بر ندارد. حالا که نمی تواند در جشنواره های غربی حضور چشم گیر داشته باشد خودش برنامه های فرهنگی و جشنواره های پر خرج و پر زرق و برق میان ایرانیان راه می اندازد.

جشنواره " یکی بود یکی نبود " در تورنتو کانادا در این چهارچوب قرار دارد. این جشنواره قرار است فرهنگ ایران را به ایرانیان تبعیدی و مهاجر و کاسب معرفی کند تا ایرانیان خارج از کشور ببینند در جمهوری اسلامی فرهنگ و هنر چه رشد بالا و بلندی داشته است و بعد از دست زدن وسوت زدن و صرف چلوکباب با خیال راحت به خانه برگردند.

رژیم طی این سال ها از چه گوارا تا مارکس از حافظ و مولوی تا صادق هدایت و شاملو خواسته بهره بگیرد و هر چیزی را به لوٹ بکشد. بعد از مرگ زنده یاد احمد شاملو زیر پوستر خمینی شعری از شاملو را می نویسد که " جاده ها با خاطره قدم های تو بیدار می مانند..." هرچند که اسم شاملو را نمی آورد اما هر کسی که این شعر را خوانده باشد می داند که شعر از شاملو است. می بینیم که رژیم هیچ مرزی را برای کسی باقی نمی گذارد.

همچنانکه همه حاکمان و جریان های آرمان فروش چنین می کنند. همچنانکه عده ای به عنوان مخالفان رژیم در همسویی با خط غارتگران بین المللی، مبارزه با رژیم را به لجن می کشانند و انگیزه مبارزه را در مردم تضعیف می کنند.

اینجاست که اهمیت مرزبندی با دستگاه های آلوده به رژیم و چپاول گران جهانی مشخص می شود. اینجاست که اهمیت و تاثیر سینما و هنر زیرزمینی ضرورت وجودی خود را نشان می دهد.

واما در باره بعضی از هنرمندان خارج از کشور که حقیرانه سر هر سفره ای می نشینند فقط می توان گفت :

سالِ روزهای دراز و استقامت های کم

سالی که غرور گدایی کرد .

کانون حمایت از سینما و هنر زیرزمینی ایران

June 2008

■ ■ ■

هویت بخشیدن به رژیم نسل کش جمهوری اسلامی

با صورتک پر رنگ و لعاب ،

حفظ هویت فرهنگی

و تقویت حس اعتماد به نفس ایرانیان !!!



(گیسو شاکری)

کاری نگاهی داشته باشید.

می خواهید سفری همه جانبه به فرهنگ مان در همه ی ابعادش داشته باشید ؟

آثار و همه ی فرهنگ مادی و معنوی مردم این سرزمین در ابعادی گسترده تر از آنچه که فکر می کنید مورد هجوم این آدمخواران قرار گرفته است. از آثار باستانی تا موسیقی و هنر و از همه با ارزش تر و مهم تر جان های آزادیخواه و حافظان راستین فرهنگ مردم.

به تنوع نظرات با دیده ی احترام و تساهل می نگرید؟

این درست همان نگاهی است که رژیم حاکم برای کمرنگ کردن مرزها،هدف گرفته است و تبلیغ اش را می کند تا از خود چهره ای مردمی و دمکرات برای مردم جهان به نمایش بگذارد. برای معرفی فرهنگ ایران نیازی به جشن و جشنواره با چنین هزینه ی سرسام آوری نیست. چه ضیافت باشکوهی!!!

فرهنگ امروز مردم ایران بر زمینه ی اعدام های دسته جمعی، فروش دختران، زندان و شکنجه، آویزان کردن انسانها بر چوبه ی های دار، کارگران بیکار، دانشجویان دربند، هنرمندان متعهد منزوی، تبعیدیان و مبارزانی که برای حداقل حقوق انسانی می جنگند راه، می توان به سادگی به تماشا نشست.

وجدان خود را با برگزاری و تائید این جشنواره ها آرامش نبخشید. با اجرای این گونه نمایشات فرمایشی فرهنگی قدرت حاکمه را توجیه وتثبیت و ما و شما را می فریبند.

تاریخ امروز ما بر خون نشسته است . و قصه ی ما هنوز به سر نرسیده.

هشدار! که داوری نزدیک است. مردم، هنرمندان راستین امروز و تاریخ فردا بی رحمانه بر شما داوری خواهند کرد.

گیسو شاکری

۲۲ مای ۲۰۰۸ استکهلم

**www.gissoo.com
www.gissooshakeri.blogfa.com**

■ ■ ■

ما درک و آگاهی جهانی را دست کم گرفته ایم. انگار که ما خود را نمی شناسیم که باید با این جشنواره ها "خود را بشناسیم" !!! ما از درک حال هم "عاجز نیستیم". خوب می دانیم که با یکی از عوام فریب ترین حکومت های جهان روبروئیم که قرن ها تجربه ی فریب و فریبکاری را پشت سر دارد و اکنون بر سر قدرت و پول برای بقایش برنامه ریزی می کند و به هر ترفندی دست می زند و ما آگاهانه یا نا آگاهانه به آن تن می دهیم.

"یکی بود ، یکی نبود" قصه ی غم انگیز ریاکارانه ای ست که سال هاست زیر پوشش حفظ هویت فرهنگی و تقویت اعتماد به نفس ایرانیان آغاز شده است.

"یکی بود ، یکی نبود" از آن زمانی آغاز شد که نخستین سفرای فرهنگی ایران از طریق وزارت ارشاد و با همکاری هنرمندان داخل و خارج به عنوان شرکت درجشنواره های موسیقی و فیلم و تاتر راهی فرنگ شدند تا قدرت و فریب فاشیسم اسلامی را برای جهانیان توجیه کنند. این هم نمونه ی دیگرش است علیرغم آنکه برگزاری این جشنواره را بی سابقه نامیده اند. بسیار پر سابقه است و برنامه ای ست کهنه و نخ نما.

اگر برستی در جستجوی روایت تاریخ دیروز و امروز از طریق ۱۵۰ هنرمند هستید؟

حکایتش را از زبان هزاران مادر داغیده بپرسید که رقص مرگ حماسه آفرین آرش ها و کاوه ها و مرضیه ها و شهین ها ی خود را بر سر دار به تماشا نشسته اند و جسد های جگر گوشه گانشان را در خاوران و دیگر گورستان های بی نام جستجو می کنند و ضجه های شبانگاهی سر می دهند. این ها هستند شاهدان حماسه های تاریخ ما.

«در جستجوی حماسه آید» ؟

حماسه آفرینان راستین دختران و پسران جوانی هستند که هر روزه فریاد اعتراض شان از هر کوی و برزن بر علیه این رژیم نسل کش و برای سرنگونی آن بلند است و سخت ترین شکنجه ها را تحمل می کنند.

می خواهید از نگا های موشکا نا نه

درمینیاتورهای ایرانی به درون زندگی

مردم راهی بیابید؟

با نگاهی به تاریخ معاصر به زندگی کودکان ، زنان، کارگران ، زحمتکشان و در مجموع به نسلی کشته و نسلی سوخته می توانید به درون زندگی مردم به سادگی راه یابید و به فقر، اعتیاد، تن فروشی و بی

آش یک میلیون دلاری



حرف‌هایی در باره جشنواره‌ی یکی بود ویکی نبود در کانادا



احترام. دفاع از سینمای خط دار اسلامی وناسزا گویی حسابگرایانه به غرب فاسد.) این توضیح را اضافه کنم که آخوند بی چشم و رو آخرین فیلم مهرجویی ،علی سنتوری را به دلایل اختلاف های باندی ناکام کرد)

*محمد رضا لطفی که خط سیاسی ایشان نیاز به یاد آوری من ندارد فقط اضافه کنم که ایشان مورد لطف وبخشش دولت مهر ورز قرار گرفتند وبعد از 30 سال به خاک آلوده به ویروس آخوندها وارد شدند. فقط ملاحظه بخشی از مصاحبه ایشان با خبرگزاری فارس کافیتست که دلیل موافقت رژیم با حضور ایشان در یکی بود ... را دریابید . خبرگزاری منکور از قول لطفی نوشت:

« من عاشق حضرت علي (ع) هستم. در يك پروسه رويحي نيز ارتباطي معنوي با حضرت رسول(ص)، اين شخصيت بزرگ، يافتم»

این آقا ی کافر نجس! بعد از توبه درپروسه رويحي ارتباط با محمد برقرار می کنند وروشنفکران دانشگاهی مترقی برنامه ریز برایش کف می زنند ومیزبانش برای برنامه یکی بود ویکی نبود می شوند! البته در بین به قول خودشان مهاجرین هم با ناهمایی که دایم به بیلاق وقشلاق می روند برخورد می کنیم برای نمونه دریا داور با حجاب اسلامی وطبق مدل انتخابی وزارت ارشاد در دوران شکوفای! احمدی نژاد در تالار وحدت (رودکی) برنامه داشت. حالا هم که دوباره شده است مهاجر ودر بخش مهاجرین یکی بود یکی... آواز خوان است.

3. من نمی‌دانم نحوه دعوت از ایرانیان خارج از کشور به چه شیوه ای بود است ،برای اظهار نظر در این قسمت نیاز به اطلاعات دقیقتر دارم .شک نباید داشت که اینان اگر نیاز بدانند هیچ ابایی ندارند که شخصیتی مستقل و با پرنسیب را هم قربانی مقاصد خود کنند. ازکسانی که میهمان برجسته شان محمد رضا لطفی

ادامه در صفحه (۷)

هنر ایران باستان داد سخن می‌دادند و امروز سرسختانه می‌کوشند که ثابت کنند که اگر اسلام سایه‌اش را بر سر کشور ما نمی‌گسترده ما از همه افتخارات اصیل هنری و فرهنگی محروم می‌ماندیم و لابد امروز در ته دره‌ی عیقی بودیم و داشتیم علف می‌خوردیم، چه جای احترام دارند؟

خوانندگانی که در فستیوالهای جهانی سخاوتمندانه همه جایشان را به تماشاگران نشان می‌دهند اما برای آنکه هم‌میهنانشان را از صوت داوودی خود بی‌بهره نگذارند آسیمه سر به سوی میهن اسلامی می‌شایند و یقه چاک‌چاک را می‌بندند و محبه می‌شوند و در تالار وحدت برای بانوان پیچیده در چادر چهچه می‌زنند، از چه ارزشی برخوردارند؟

کارگردانانی که برای بزرگ شدن و کسب جوایز بین‌المللی جلوی هر بی سر و پای آمکشی خم می‌شوند و کرنش می‌کنند و به فرهنگ‌نوستی و هنرپروری رهبر عظیم‌الشانشان فخر می‌فروشند، از زندگی و درد مردم چه می‌دانند؟ و چگونه وقتی مردم حتا نام آنها را نشنیده‌اند به نمایندگی از طرف آنان به اینجا و آنجا می‌روند و برای خودشان افتخار می‌آفرینند؟

مردم ایران از آمدن این چند هنرمند و شرکت هنرمندان تبعیدی در کنار آنان چه سودی می‌برند؟

این نگاه‌ها سیاه و سفید، نهی از منکر و امر به معروف نیست. واقعیت عریانی است که وجود دارد، اتفاقی است که می‌افتد و ناچار در گیر ودار حادثه هنرمندان متعهد

- چون نمی پذیرند چاپلوس بارگاه خامنه ای باشند ،همچنان ناشناس مانده اند ودر این برنامه هیچ برنامه ای به این گونه هنرمندان میدان نمی دهند. من برای نمونه وضعیت،موقعیت وگرایش های چند تایی به قول خودشان برگزیدگان هنری ج. اسلامی را به اختصار نقل می‌کم، تو خود حدیث مفصل بخوان... این جمع هر وقت برایشان صرف کند ماسک هنرمند غیر سیاسی را به چهره میزند وهرگاه صلاح باشد مانندخمیه شب بازی زیر عنوان انتخابات می شوند هنرمند سیاسی ودر یکی بود ویکی نبود قرار است با ماسک شخصیت فرهنگی حضور بیابند.

عباس کیارستمی سمبل سازش وزدو بند که بار ها وبه صراحت سانسور را باعث رشد خلاقیّت دانسته است در انتصابات اخیر قلیش را به احمدی نژاد ورایش رابه دزد سرگردنه و قاتل رفسنجانی اهدا کرد. نقش او و همفکرانش در دوام جمهوری اسلامی را از زبان آقای رئیس‌بان رئیس کانون کارگردانان بشویم . « سفیر ایران در فرانسه، در زمان برگزاری جشنواره کن گفته بود هروقت ما در دیپلماسی با در بسته مواجه می شویم، سینمای ایران کلید رمزگشایی ما است و عباس کیارستمی سینماگري است که تاکنون قفلهاي مهمي را در این راه باز کرده.»

رخشان بنی اعتماد سازنده پروپاکاندا فیلم روزگار ما،فیلم مستند از انتصابات دوران خاتمی وبانوی اردیبهشت. (داستانی)در تأیید سیاست های دوم خردادی ها وبرپا کننده ستاد انتخاباتی برای خاتمی، منتخب وزارت ارشاد برای شرفیابی به حضور خامنه ای در اواسط سال پیش.

آیدین آغداشلو ،آماده همکاری با هر رژیمی ،در حکومت پیشین صاحب پست ومقام در دفتر فرح پهلوی ودر حکومت آخوندها مشاور هنری.

*داریوش مهرجویی. حامی تیمسار قالیباف برای ریاست جمهوری در انتصابات اخیر ،ربط دهنده سانسور وارتجاع در جمهوری اسلامی به سنت قابل

از قتل زیبا کاظمی (شهروند کاندایی-ایرانی) به دست حاکمان جمهوری اسلامی بی‌خبرند؟ آیا استفان کاظمی، پسر زیبا کاظمی، جوان همسن و سالشان را که در همان کانادا زندگی می‌کنند می‌شناسند؟ اگر آری، چرا در حمایت از او آستینها را بالا نمی‌زنند؟ چگونه است که در آستانه‌ی بیستمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و در گیرودار سالگرد سرکوب جوانان دانشجو در ۱۸ تیر و در اوج دستگیری‌ها، جوان‌کشی‌ها و به بند کشیدن‌ها، یکباره این جوانان عالم و دانشمند جشن ها و فستیوال هایشان را همزمان با این قتل عام ها برگزار می‌کنند و درست در همین لحظه‌ی تاریخی می‌خواهند اهمیت زبان و فرهنگ ما را زیر ذره‌بین بگذارند و به رخ جهانیان بکشند؟ من نمی‌دانم چرا این جوانان "علوم دقیقه" خوانده اینگونه با سهل‌انگاری و سهو، دقیقه‌ها را باطل می‌کنند و فرصتها را می‌سوزانند.

حضور جهانی تارزنی که یخ "خاقانه"اش در آمریکا نگرفت و با لباده ای سفید و تسبیحی در دست، علی‌گویان‌راهی میهن اسلامی شد تا شناخوان و دعلگوی آل عبا باشد چه سودی به حال مردم ما دارد؟

شاعرانی که پس از اینهمه سال هنوز قربانیان قتلهای زنجیره‌ای را کشته‌شدگان نمی‌نامند و از ترس عواقب بردن نامشان، آنها را "دوست مرده‌ی من" خطاب می‌کنند چه قتمی برای مردمشان برداشته‌اند؟

منتقدانی که تا دیروز در دفاع از فرهنگ و هنر پادشاهی گردنشان را سیخ می‌کردند و از عظمت فرهنگ و

مناسبی نیست. آیا آقای کیارستمی ونظایرشان می پذیرندبا تبعیدیان همنشین شوند؟.

1. گردانندگان این برنامه ها، ادعای پاسداری از فرهنگ و هنر ایران را مطرح می کنند وشناخت گذشته تاریخی وحرفهایی از این قبیل...که البته بعد از انجام طرح ،این گونه ادعاها هم بدست فراموشی سپرده می شود (...ما نیز نیاز میرمی داریم که خود را بشناسیم. این شناسایی به معنای حس افتخار بی اساس به گذشته ای که به درستی آن را نمی شناسیم و برای فرار از حالی که از درک آن عاجزیم، نیست. جدا شده از متن خاتم صباى مقدم)

-حالا نمی‌خواهم وارد این مبحث بشوم که ایا این برنامه خود تنظیم نشده تا مارا سرگرم مسایل دیگر بکند واز حالی که داریم یعنی حضور نکبت بار ترین حکومت روی زمین فرار کنیم؟-

2. در این نوع برنامه ها برای انتخاب چهره های شاخص داخل ایران سراغ هنرمندانی می روند که بین باند‌های حکومتی میچرخند .بگاہ به این باند وگاه به آن باند ویا هر دو باند متصل هستند. آیا هنرمندی که کلیت این رژیم منحوس را نپذیرد از غربال کميته برگزاری به سلامت عبور کرده است؟ اینا ن ادعا دارند دو سال بطور مداوم کار کرده اند تا این اش آماده مصرف شود. اما نام هایی که از ج. اسلامی انتخاب شده انداکثرا همان نام های همیشگی هستند به خصوص در قسمت سینما،برای یافتن این نام ها که نیاز به 2 سال جستجو نیست، هر کس با صرف ده دقیقه وقت می تواند چنین اسامی را از میان لیست مجاز ها بیرون بکشد. اگر اینان میخواستند موقعیت کنونی هنر داخل را بشناسانند البته نیاز به بررسی وکنگاش داشت و فراهم آوردن امکان خروج کارها از مجرا های غیر دولتی چرا که کم نیستند جوانان خلاق و هنرمند که چون تن به خفت وخواری نمیدهند- چون حاضر نیستند سر قبر خمینی مثل کیارستمی ومهرجویی سینه بزنند- چون مثل رخشان بنی اعتماد خامنه ای را رهبر فرزانه نمی نامند

و تنگ ما از مردم به گروگان گرفته‌ای نیست که در جنگ این درندگان اسیرند و روزشمار مرگ دارند، بلکه از حکومتی است که تک‌م‌تکه می‌کند، مثل آب خوردن سر جوانان را از تن جدا می‌کند و هم‌نسلان همین در ساحل عاقبت نشستگان را به بهانه‌ی دگراندیشی به راهروهای مرگ می‌فرستد.

برگزارکننده دیگر می‌گوید: "شک نیست که برگزاری چنین جشنواره‌ای در دنیا بی‌سابقه است و در ایرانیان حس اعتماد به نفس و اطمینان به خود را تقویت می‌کند، چیزی که ما در این دوره بسیار به آن نیاز داریم. شکی نیست که ایجاد شبکه‌ای از هنرمندان و ادیبان طراز اول ایران برای ما امکان برقراری ارتباطی زیبا و عمیق با جامعه میزبان و جامعه خردمان برقرار می‌کند. در هر گوشه‌ای از مرکز عظیم هاربرفرانت، هنرمندی، نقاشی یا ادیبی بخشی از داستان ما را به زبان می‌آورد." و البته چند عکس اشتهاآور هم در بروشور فستیوال وجود دارد که نشان می‌دهد جابه‌جا از تماشاگران با چلوکباب... باقلوا... زولبیا بامیه و انواع و اقسام غذاهای اشتهاآور ایرانی پذیرائی می‌شود. و با چین این سفره‌های رنگارنگ بر حکایت غمبار مردم گرسنه میهنشان سرپوش می‌گذارند.

این جوانان برومند و بالابلد وطن‌دوست که با بودجه مراکزی در کشورهای متبوع خود، جشنواره های این‌چنینی برگزار می‌کنند و چهره‌ای دروغین از ایران به جهانیان نشان می‌دهند آیا یک لحظه به مردم گرسنه، تشنه، بی‌خانمان، دربدر و اسیر ایران می‌اندیشند؟ آیا اینان

دوست و همراهی ازسایت شهروند مطلبی رپرتاژ گونه برایم ارسال کرده بودکه زیر نام ماریا صبا ی مقدم چاپ شده بود در وهله اول نگاهی گذرا به چهار چوب برنامه ای که ماریا خاتم نوید انجامش را انشاء نویسی کرده بود انداختم (جشنواره تیرگان، یکی بود ویکی نبود17 تا 20 جولای 2008. تورنتو)همان راه و روش همیشگی برای تنظیم برنامه های اینچنینی در ذهنم تداعی می کرد. در اینگونه برنامه ها همه ایرانیان خارج از کشور مهاجر هستند. حتا یک هنرمند تبعیدی هم از جور وستم ملاها نگریخته است!

چه زیبا می سراید برتولت برشت:

به ما نام مهاجر داده اند آنان.

چعبی‌ربط است این نام.

مهاجرآنست، که ترک وطن گوید.

ولی ما با رضای خویش، قدم دراین راه ننهادیم.

تا ازنو میهنی جوئیم.

که شاید هم، اگرشد، تا ابد، آنجا بمانیم.

گریزانیم وسرگشته

ما را تاراندند ازآنجا.

اینجا

کجا؟

کی؟ زادگاه ما تواند گشت، هرگز.

این دیاری که، گیرم ، پذیرا گردد ما را...

اگر بخوایم تفاوت معنای این دو واژه را دریابیم حتا میتوانم به فرهنگ متداول ودر دسترس همگان (عمید) هم مراجعه کنیم. (مهاجر، کسی که از شهر ووطن خود به شهر یا کشور دیگری برود وآنجا سکونت کند/ تبعید، نفی بلد کردن، کسی را از شهر بیرون کردن،به جای دیگر فرستادن)

واژه تبعید بار سیاسی دارد برای برنامه هایی که هنرمندان خمینی* هم در آن حضور فعال دارندانتخاب

بماندیم و پدیدیم ... ادامه از صفحه (۴)

رفته‌ایم. آنها ما را دور جهان گردانده‌اند و حلوا حلوا کرده‌اند. شخصیت مستقل هنری به خودی خود معنایی ندارد. یک ترکیب خنثا و بی رنگ و بوست. ما چون اعتراض کردیم، چونکه به دهان یاهو گویان حکومتی مشت کوبیدیم، چونکه "نه" گفتیم و در کنار مبارزات مردم ایستادیم، شخصیت تبعیدی شدیم وگرنه آنقدر هنرمندان گردن گلفت تر از ما هستند که چون کارشان مجیزگویی، ریزه‌خواری و سرنهادن بر بارگاه سفلگان است کسی پهن هم بارشان نمی‌کند و در بهترین وضعیت، شاعران و هنرمندان رسمی دولت‌اند...

یکی از گردانندگان جشنواره "یکی بود، یکی نبود" می‌گوید: "برگزارکنندگان این برنامه عموما همه در یک رشته مهندسی تحصیل کرده‌اند و به اصطلاح "علوم دقیقه" خوانده‌اند و عشق به ایران، هنر غنی ایران همه آنها را به یک سمت، به سوی فعالیت به سوی فرهنگ ایران و معرفی ایران کشانده است." و همه این جوانان تحصیلکرده و دانش‌آموخته در مصاحبه هایشان ضمن ابراز شادمانی و احساس افتخار و مباحات از برگزاری این جلسات، از آبروی رفته‌ای حرف می‌زنند که قرار است توسط این فستیوال سه روزه و با شرکت این هنرمندان به ملت ایران بازگردانده شود. یعنی این دانش‌پژوهان و علم‌آموختگان که تو از آنها به عنوان نسل دوم و سوم ایرانی نام می‌بری نمی‌دانند که احساس شرم

آش یک میلیون دلاری... ادامه از صفحه (6)

است. هیچ رفتاری بعید نیست.

اما در مورد کار خودمان سینما،البته معمولاً سینماگران تبعیدی خود به این گونه مجالس نمی پیوندند و اگر فرضا-باز هم تاکید میکنم فرضا- فیلمسازان تبعیدی نه مهاجرین می پذیرفتند که در این برنامه شرکت کنند و فیلمهایی به جشنواره معرفی می کردند که صحنه های تکان دهنده اعدام ، سنگسار ،شکنجه،تجاوز به زنان و مردان در زندان های ایران را دوباره روی پرده سینما زنده می کرد. ایا هنرمندان حکومتی در چهار چوب چنین برنامه ای کارشان را عرضه می کردند؟ وقتی آنها با شرط و شروط کنار ما می نشینند چرا ما همنشینی بشان را بپذیریم؟ در این مطلب آگهی گونه میخوانیم:

هفت تن از نخبگان عرصه های مختلف این هنر، در میزگردی به بحث و کنکاش در "بررسی موقعیت هنر

در ایران امروز" می پردازند.

البته این نخبگان همان ها هستند که اشاره ای به کارنامه چند تایشان در همین مطلب داشتیم. اصلاً بیائید دایره بحث را باز ترکیب. چرا در این میز گرد مثلاً مرجان ساتراپی حضور ندارد؟ ما که میدانیم چرا؟ شما هم که میدانید و شرکت کنندگان در یکی بود و یکی نبود هم می دانند. برای نمونه چهره لایذ برجسته نخبگان منتخب شما -عباس کیارستمی- تا حالا جرات کرده است یک اظهار نظر یک سطری در باره فیلم پرسپولیس ارائه دهد چه برسد به اینکه سارنده اش را در میز گرد تحمل کند؟ نه خامنها و آقایان تنظیم کننده ی برنامه . اگر نمی دانستید، بدانید،کارگردانان سینمای ج. اسلامی و دیگر هنرمندان داخل بدون اجازه ،تمایل و خواست و همکاری وزارت ارشاد،فارابی ومقامات فرهنگی دولت احمدی نژاد جرات شرکت در یک برنامه رسمی وگسترده آنها درکانادا که نسبت به رفتارهایش بعد از پیگیری پرونده زهرا کاظمی حساس شده اند را ندارند. اصلاً برای صادرات فرهنگی مجاز از دوران خاتمی یک شورا در وزارت ارشاد تشکیل شده و برنامه های صادراتی به دقت زیر ذره بین گذاشته می شود وکارگردانان سینمای گلخانه ای و دیگر هنرمندان با چراغ سبز رژیم، آرایشگر اینگونه برنامه ها می شوند.

4. این گونه برنامه ها معمولاً از بودجه موسسات غیر انتفاعی وبه ظاهر غیر دولتی ،یا ادارات مرتبط با فرهنگ و هنر بهره می برند. شاید هم مدعی شوندبا پول تو جیبی! افراد خیر!باطشان را علم کرده اند اما هدفهایشان در خدمت منافع دولت ها تنظیم می شود. کنفرانس جمهوری اسلامی در برلین را هم بنیاد خیریه هنریش بل تدارک دید. دو بخش داشت بخش

بماندیم و بدیدیم ... ادامه از صفحه (۳)

زمان گمنام می‌مانند... بی تماشاگر می‌مانند... بی شنونده می‌مانند. این است و وسط دو صندلی نمی‌توان نشست.

کار هنر و خلق اثر مردمی در هیچ زمانه‌ای برای گرفتن مدال افتخار، پر کردن سالن و یا گرفتن اشک از تماشاگران نبوده است. کار هنرمند، به ویژه هنرمند آواره ی تبعیدی، ساختن سند برای آیندگان است. به تصویر کشیدن سرگذشت مردمی است که هر لحظه‌ی جان کندن را زندگی نام می‌نهند. نوشتن تاریخ واقعی مردمان است در تقابل با تاریخ‌نویسان کاذبی که به نفع ستمکاران قلم می‌چرخانند .

من آنچه را که فکر می‌کردم گفتم. همین!

و اما. ما سرگذشت غمبار ستم کشیدگان را می‌نویسیم. چه پاک که در هیچ تاریخی نماییم.

مینا اسدی

mina.assadi@yahoo.com

استکھلم نوزدهم تیرماه ۱۳۸۷، نهم جولای ۲۰۰۸ .■■■■

فرهنگی و سیاسی،که بخش فرهنگیش خیلی نزدیک بود به همین برنامه یکی بود و یکی نبود. حتابخش فرهنگی یکی بود... خیلی دقیق تر طراحی شده است .در کنفرانس برلین محمود دولت آبادی که سمبل سازش وکرنش با آخوندهاست در بخش ادبیات حضور داشت با سپانلو و منیرو روانی پور وهمین خانم رختشان بنی اعتماد. اینجا کیارستمی که موقعیت جهانی برایش ساخته اند. جای دولت آبادی را می گیرد ودر آن برنامه تار وسه تار را قرار بود حمید متبسم دو زیستی بنوازد ،اینجا جایش را به محمد رضا لطفی می دهد و...

جشنواره تئاتر کلن هم بودجه اعلام شده اش از اداره فرهنگ کلن تامین می شود از سالی که دراین جشنواره سهمی هم برای تئاتر جمهوری اسلامی در نظر گرفته شد گروه های تبعیدی رفتار این جشنواره را حمایت از هنر ساتسور ارزیابی و تحریم کردند. پرویز صباد ، ایرج جنتی عطایی، فرهاد مجد آبادی،حسین اقصی،نیلوفر بیضایی،احمد نیک آذر ، بهروز به نژاد،فرزانه تانیدی و... یک جمع 50 نفره اگر کارهم در جشنواره داشتند ،کارشان را بیرون کشیدند وبا مسیر جدید این جشنواره همراه نشدند ونیلوفر بیضایی از این حد هم فراتر رفت ودر یک مناظره تلویزیونی با بهرخ بابایی(یکی ازمسئولین جشنواره) از مواضعش دفاع کرد. جشنواره تئاتر کلن دیگر قد برنیفراشت و انعکاس برنامه هایش بسیار کم رنگ شد. جشنواره تئاتر کلن البته نسبت به یکی بود و یکی نبود در حد بسیار بسته تری برگزار می شد وتاثیر منفی یش خیلی محدود تر بود. امابر خلاف یکی... بکل منکر تئاتر وهنر تبعید هم نبود.

رامین یزدانی در هامبورک هم بوی کباب به مشامش خورد او هم یک جشنواره تئاتر برپا کرد در اینجا هم به ظاهر فقط بودجه ادارات فرهنگی پشتوانه اش بود وقتی ایرج زهری همراه ومشاور یزدانی میرفت به جمهوری اسلامی وازتئاترفجر ویدئو ی تعزیه می آورد وزیر عنوان بررسی تاریخ تئاتر به خورد مردم میداد کسی نمی پرسید آقا این ارائه تاریخ تئاتر است ویا خوش رقصی برای آخوند؟ رامین هم که جو را مناسب دید ومردم را بی خیال پا را فراتر گذاشت و جشنواره نمیدام چندمش را تقدیم کرد به جشنواره تئاتر فجر. من که ضد انقلاب سیاه وسفید بینم وتکلیفم روشن ،خاکستری بین ها بگوئید آیا برنامه تئاتر در تبعید که به جشنواره تئاتر فجر تقدیم می شود هیچ ارتباطی با سفارت ندارد؟ البته اساتید ودانشگاهیان وهمه گروه 200 نفره جشنواره یکی بود و... نیاز نیست با بخش فرهنگی سفارت در تماس باشند. حتا در این گروه اگر به فرض چند دانشجو هم باشند که واقعا تصور کنند قدمی در راه اعتلای فرهنگ وهنر برمی دارنددر خط کلی کار تاثیر نخواهند داشت و در نهایت به پیشبرد

درباره جشنواره ی

یکی بود و یکی نبود در تورنتو فرهنگ یا ضد فرهنگ؟

قرار است جشنواره‌ای به نام «یکی بود ، یکی نبود» از ۱۷ تا ۲۰یولی ۲۰۰۸ در شهر تورنتوی کانادا برگزار شود. مسئولین این جشنواره اعلام کرده اند که حدود ۱۵۰ تن از هنرمند ایرانی از ایران و خارج کشور در کنار یکدیگر گوشه‌هایی از فرهنگ و هنر ایران در زمینه های موسیقی، نمایش، سینما، نقاشی و غیره را به نمایش خواهند گذاشت. در بین هنرمندان دعوت شده از ایران نام چند تن از معروفترین هنرمندان – از جمله عباس کیارستمی، داریوش مهرجویی، آیین آغاشللو و محمد رضا لطفی – به چشم می‌خورد که آرایشگران چهره کریه ج.ا. بوده اند و هستند و خوش رقصی برای آخوندها بیش از هنرشان کاربرد داشته است. ممکن است میان هنرمندان دعوت شده کسانی هم باشند که چنین تصویری دقیقاً بر عملکرد آنها منطبق نباشد، اما اکنون با حضور در این جشنواره، خواه ناخواه در این چهارچوب قرار می گیرند.

اما مهمتر از آن، حضور تاسف بار و دور از انتظار هنرمندان و روشنفکرانی از خارج کشور در این

مقاصدی که پشت این گونه پروژه های عظیم پنهان است کمک می کنند . مگر بهمن نیرومند به خاطر خوش آمد سفارت ج. اسلامی در طراحی کنفرانس برلین شرکت کرد ؟نه او خط حزب سبز ها را پیش برد خطی که میخواست باند خاتمی را تقویت کنند تا بقای حکومت وچاپید ن مردم در مانده ایران سهل وآسان تر بشود. بودجه آن پروژه راهم بنیادخیریه هنریش بل تقبل کرد. البته اگر انتظار داریم که در پلاکات اینگونه بر نامه ها با صراحت بنویسند:

سفارت جمهوری اسلامی تقدیم می کند. انتظار نا انجामी است.

بله هدفهای سیاسی برنامه های گسترده غیر سیاسی معمولاً پنهان میماند.حتا اگر خود برگزارکنندگان در ابتدا درک دقیقی ار نوع ارتباط جمهوری اسلامی با غرب نداشتند، ولی وقتی طرحی را برای کمک ارائه می دهند که به گونه برنامه ی پیش رو همه درها برویشان گشوده می شود به تدریج متوجه می شوند که به چه دلیل همکاری برای یک برنامه بی آزار اینقدر گسترده است-این انجمن بیاید مثلاً یک طرح بدهد برای تشکیل کنفرانس گسترده ای برای روشن شدن انگیزه ها ودلائل مسکوت ماندن پرونده قتل فجیع زهرا کاظمی(ممکن است بگویند ما در زمینه فرهنگ و هنر کار می کنیم .بسیار خوب مگر زهرا کاظمی عکاس وخبرنگار نبود؟)اگر یک میلیون دلار کمکش کنند که میتوان سرنوشت این پرونده را تغییر داد. اما اگر روی خوش ندینند ،چی ؟ اگر هم نمی دانستند - آنوقت خواهند فهمیدبه چه علت موسسات خیریه و افراد خیر! برای کمک به برنامه های غیر سیاسی وعرفانی(البته عرفان از نوع مجاز درج.ا) انقدر دست ودل بازند ونگران هویت فرهنگی ما.

وقتی محمد رضا جلالی پور از دوم خردادی های میهمان برلین به تهران بر گشت خود در مصاحبه ای با صراحت گفت که ترور میکونوس مانعی بودکه ارتباط ج. اسلامی با دولت آلمان را مختل کرده بود وحزب سبز ها که در آن زمان در دولت شرودر سهم داشت بودجه عظیمی را از طریق بنیاد هنریش بل هزینه کرد تا اشتباهاتش را در مورد حمایتی که از مقتولین میکونوس (آقای فیشر نماینده این حزب درمجلس دایم علیه ج. اسلامی رفتار می کرد) مرتکب! شده بود را جبران کند.(نقل به مفهوم)- بودجه دقیق کنفرانس برلین الان یادم نیست اما تصور میکنم کمتر از جشنواره تیرگان بود- به نظر من یکی بود...هم قرابت هایی با کنفرانس برلین داردولی در کانادا برگزار می شود .این کشور هم بابت نا انجام ماندن پرونده قتل فجیع زهرا کاظمی باج. اسلامی مشکل دارد. البته یکی بود و یکی نبود بخش سیاسی ندارد. بله میتوان به چند دلیل برای حذف بخش سیاسی

جشنواره است، که زمانی در گروه تبعیدیان بودند و نمی دانیم اکنون با چه انگیزه ای در این نمایش بزرگ! شرکت می کنند. گروهی که شاید همه آنها در آغاز به درستی نمی‌دانستند، یا هنوز هم- با وجود همه گفتگوها و مطالب روشننگرانه ای که در مورد «جشنواره یکی بود، یکی نبود» مطرح شده - نمی‌دانند در چگونه جشنواره ای و با کدام اهداف، شرکت می کنند.

اما همه قرائن و شواهد بررسی شده در اعلامیه ها و مقالات متعدد، نشان می دهد که این جشنواره هم بازی بزرگ دیگری ست که سر نخ آن در نهایت به دست بازی گردانان جمهوری «ضد فرهنگ و هنر» اسلامی، بسته است؛ یکی از بازی های فراوان این سپاهکاران که همانند های معروفی چون کنفرانس برلین و جشنواره نزدیک دوردست داشته است.

ما امضاء کنندگان این اطلاعیه با پشتیبانی از مطالب افشا کننده و روشننگرانه هنرمندان، تحلیلگران و مقدان فرهنگی و سیاسی، در مورد «جشنواره یکی بود، یکی نبود»، هر نوع حضور، همراهی و تبلیغ برای این جشنواره را خلاف ارزشهای هنری، اجتماعی و سیاسی تبعیدیان می دانیم.

پشتیبانان به ترتیب وصول موافقتشان با امضاء تا تاریخ ۴ یولی ۲۰۰۸

اشاره داشت،اول این که کنفرانس برلین در زمانی بر گذار شد که مجلس ششم تشکیل شده بود ودوم خردادی های شارلاتان با ادعای استقرار حکومت دموکراتیک وآشتی پذیری دین و دموکراسی وارد گود شده بودند. بخشی ار اپوزیسیون چه نا آگاهانه وچه آگاهانه همراهشان بودندالان دیگر نمی شود نمایندگان مجلس بدون رتوش را رنگ و قالب کرد.

دوم. بخش سیاسی کنفرانس برلین درد سر ساز بودو به رسوایی و تعطیل کشیده شد میتوانند امید داشته باشند با حذف بخش سیاسی . جشنواره شان را بی درد سر به پیش ببرند. وقتی ارتباط چین با امریکا با بازی پینک پنک حسنه می شود چطور نمی شود اختلاف جزئی! کانادا وجمهوری اسلامی را با حضور هنرمندان حکومتی ودر راس آنها عباس کیارستمی که خودشان هم اورا کلید رمز گشا وباز کننده قفل های مهم دانسته اند. گشود؟

من درپژوهشی که سال پیش زیر عنوان زندان وسینمای ایران در تبعید ارائه دادم به جو کنونی اشاره ای کردم. انگار بد نیست بار دیگر بخشی از آن را تکرار کنم:

«... طبایح ماهری که ایرانی برون مرز، مقیم خارج ،مهاجر، تبعیدی وپناهنده را با سفیران هنری جمهوری اسلامی ودوزیستیان و... را در دیگی ریخت میدانست چه آشی دارد می پزد، دست پخت چنین آشپزی، همین می شود که می ببینم...»

شما دانشگاهیان محترم از زمانی که دکتر! احمدی نژاد پرزیدنت شد در تلاشید ودر دوران ریاست پر افتخار دولت امام زمان و با حضور هنرمندان حکومتی برنامه یکی بود... را برگزار می کنید اجر تان را بعد از ظهور آن حضرت وصول خواهید فرمود.

ای حضرت مهدی در ظهورت شتاب کن.

بصیر نصیبی 28 آوریل 2008 زاربروکن/ آلمان

سایتwww.cinemaye-azad.com

cinema_tabid@yahoo.com

کتابهای زیادی در ارتباط با وضعیت وموقعیت هنرمندان در دوران نازی ها در آلمان منتشر شده است جدیدترین این سری کتابها HITLERS KÜNSTLERهنرمندان هیتلر نام دارد. در این کتاب هنرمندانی که دوران هیتلر در آلمان ماندند وبا هر شکل وشبوه ای، رفتار، اعمال حرفها وکارهایشان در تائید نازی ها بود، هنرمند هیتلر نامیده شدند. وما نیز هنرمندان ایرانی را که در جهت منافع فاشیسم اسلامی حرکت کرده اند، هنرمندان خمینی مینامیم.

■■■

فرهاد مجد آبادی، نویسنده و کارگردان /مهرانگیز دابویی، مستند ساز/ نسرین بهجو، کانون فرهنگی پیوند / رضا دابویی، مدیر فیلمبرداری، عکاس / داریوش شیروانی، فیلمساز و آهنگساز/ نسرین امیرصدقی، مرکزفرهنگی دی / میترا سرو، رقصنده / یاور استوار، پژوهشگر / کمال حسینی، بازیگر، عکاس، فیلمبردار / مرتضی مجتهدی، بازیگر، عکاس، فیلمبردار / علی دروازه غاری، فعال سیاسی / سیروس کفایی، کارگردان تئاتر / غلام آل بویه، کارگردان و مدیر فستیوال تئاتر ایرانی در هایدلبرک / حجت کسرائیان، نقاش / غزاله نصیبی، وکیل و حقوق دان / کانون فرهنگی خیام، مونیخ / مرکز پژوهشی سینمای آزاد، آلمان / مسعود والا، مدیر مرکز هنر در حرکت- هلند / سیما سید، بازیگر / آرام بیات، گروه رقص خورشید / حسین اقصی، بازیگر و کارگردان / پروانه قاسمی، فعال سیاسی /داود راستگو، بازیگر لندن / مینو حمیلی، دبیر سازمان پناهندگان ایرانی بی مرز / سایه سیرجانی، وکیل و حقوق دان / احمد نیک آذر، کارگردان، بازیگر، عکاس.

به نقل از:

http://www.cinemaye-azad.com/new/new06.html

روشننگار EXTRA وحشیرگی

ن. مرات یکی بود و دیگران نابود

«در زمان‌های خیلی نزدیک یعنی سی و چند سال پیش در یک جانی دورافتاده، در ناکجآبادی، پیرمردی خبیث و بد طبیعت و دروغگو و بد ذات به امید گرفتن انتقام از مردمی که نمی‌خواستندش و از شهر بیرونش کرده بودند زندگی میکرد، سالهای سال در این آرزو بود و نقشه‌های فراوانی میکشید و به انتظار روز موعود نشسته بود و روز شماری میکرد چون شنیده بود که در شهر و دیارش خبرهایی است، از طرفی دیگه چهار تا تاجر ماهر حقه باز که خبر شلوغیها هم به آنها رسیده بود فوری دور از چشم دیگران در یک شهری به اسم گوداولوب دورهم جمع شدند و قرار گذاشتند که برای حفظ منافعشان که در خطر بود به این پیر مرد که هیچ احساسی نسبت به وطنش نداشت کمک کنند . و بدین منظور با یک برنامه ریزی و فعالیتی بی وقفه نزدیک به دویست نفر! را گرد هم آوردند و با بیش از 150! هنرمند و متخصص نه تنها فقط در شش عرصه، مشورت کردند. به پیرمرد این پیام را رساندند. و به جای این کمک پاسخی مثبت به ضرورت‌ها و دستاوردهای خاصی را از او طلب کردند.

... و اینطور بود که پیرمرد سوار بر بال و با کبکبه و دب دبه پا به خاک وطن گذاشت. اولین کاری که کرد گفت لاشرقی ولاغری بعد اون دویست نفر و 150 نفر وهزاران هزار دیگر را کشت و عاقبت خودش هم با خیال راحت در زیر خاک خونینش خوابید.

ولی قصه ی ما هنوز به سرنرسیده است.

به عبارت دیگر فقط - یکی بود و دیگران نابود - داستان انتقام خونینی است که در دنیا بی سابقه نیست، ولی یکی از بی‌سابقه ترین‌هاست.

این یک قصه نیست بلکه واقعییتی است که برای ایرانیان حس درد و رنج و فقر، فحشا و اعتیاد و درپردی را به همراه دارد.

مگر نه این است که سالهاست شنونده ی سرود ها و ترانه ها به هنگام خداحافظی در اعدامهای دسته جمعی هستیم مگر نه این است که سالهاست که بوم سنگی تمامی دیوارهای زندانها نقاشی شده از خون است. مگر نمایشگاه مینیاتورهای ایرانی را در پشت کابل خورده نوجوانان هر روزه در میادین شهرها به نمایش نمی گذارند. مگر هر روزه به تعداد تصویرهای ثبت شده از سنگسار و زنان معتاد تن فروش به همراه کودکان ناخواسته‌شان اضافه نمی شود؟ مگر نه هنوز ... از ساقه های بافته ی کنف/ شراب‌های هفت ساله/ قطره - قطره میچکند؟

از رقص بر دار منصورحلاج تا عاطفه رجبی ازحماسه دلبران تنگستان تا مبارزان هفت تپه از دهان دوخته‌ی فرخی یزدی تا زبان بریده‌ی فریدون فرخزاد از آتش سوزی ایوان مدائن تا سینمای رکس آبادان و هزاران آغاز باستانی بی پایان و تکرارهای تکراری.

براستی ما که هستیم؟ و چرا از درک حال امروز ایران عاجزیم؟ با قاتلان معامله می‌کنیم! با مدافعان رژیم دوستی می‌کنیم! در کوچه و خیابان و خانه، پنهان و آشکار به آنان که با قلم تباهی دهر را به چشم جهانیان پدیدار می‌کنند فحاشی می‌کنیم! و در مقابل گلزار خاوران ایران جشن و جشنواره راه می‌اندازیم.

اگر دیروز شاهنامه را خوانده بودید:

چو با تخت منبر برابر کنند
همه نام بویگر و عمر کنند
تبه گردد این رنج های دراز
نشیبی دراز است پیش فراز

زبان کسان از پی سود خویش
بجویند و دین اندر آرند پیش
نباشد بهار و زمستان پدید
نیارند هنگام رامش نبید

بداندیش گردد پدر بر پسر
پدر بر پسر هم چنین چاره گر
شود بنده ی بی هنر شهریار
نژاد و بزرگی نیاید به کار

چو بسیار از این داستان بگذرد
کسی سبوی آزادگی ننگرد
بریزند خون از پی خواسته
شود روزگار مهان کاسته

اگر دیروز مولوی را خوانده بودید:

باز آمدم چون عید نو تا قفل وزندان بشکنم
وین چرخ مردمخوار را چنگال و دندان بشکنم

دیگر برای شناخت خود نیاز میرمی به برگزاری چنین جشنواره هایی که در دنیا بی‌سابقه* است نداشتید. آیا در، یکی بود، یکی نبود شما با 150 هنرمند، متخصصین هنر شکنجه، هنر پخش و فروش مواد مخدر، هنر فروش دختران خردسال، هنر فروش کلیه در بازار سیاه، هنر صیغه شدن و دوختن پرده ی بکارت، هنرمند پر تاب سنگ وهزاران هنر دیگر را هم برای پاسخگوی به سئوالات ما دعوت شده اند؟

چیزی که ما در این دوره به آن نیاز داریم اتحاد و همبستگی است تا به بتوانیم این قصه را به سر برسانیم و کلاغ سیاه را برای همیشه به خانه اش و بگوریش برسانیم .

آگاه و ناآگاه دست خود را تحت عنوان یکی بود کی نبود دیگری در تشت پرخون ایران نشوئید.

* تا حال هیچ دولت دیکتاتوری برای بدست آوردن حس اعتماد بنفس واطمینان مردمش به خصوص فراریها، مهاجران و تبعیدی‌های پشیمانان این همه هزینه را به جانی بسیار دور از دسترس مخالفان مقاومتش متقبل نکرده است.

نقل از سایت "سینمای آزاد ایران"

<http://www.cinemaye-azad.com/new/new01.html>

ویژه نامه جشنواره تیرگان

من نمیدونستم این برنامه ها کار رژیمه

عضیا میگن که اینها کار ساواماست، باشه
کار ساوامام باشه، باز غیر مستقیمه!
من برای ملت قاطی شدم با این حکومت!
جان جفت بچه ها-مم، بار اول آخریمه

من نمیدونستم این برنامه ها کار رژیمه
فکر کردم لابد این رسم و رسومات از قدیمه

گفتم اول، کار خیر و امر فرهنگه خلاصه
یا به منظور کمک کردن به اطفال یتیمه!

من که دیدم آمده اون تارزن با تار و تنیک
فکر میکردم حراج زخمه و مضراب و سیمه

من که دیدم عکس و تفصیلات ارباب قلم را
شادمان بودم از اینکه اسم اونا توی تیمه

شاعرانی دیدم اونجا هم ز داخل هم ز خارج
گفتم این جشنی-ست که هر شاعری در آن سهیمه

وقتی از من هم پذیرائی شد و دعوت به اونجا
مطمئن بودم که فستیوالشون خیلی عظیمه

بعد دیدم اون کسی که جشن را آماده کرده
مثل قاری های قبراق قم و شابدولعظیمه

بعد دقت کردم اینکه توی هر نطقی که میشه
اول هر جمله بسم الله رحمان الرحیمه

من از اول چیزهایی دستگیرم شد ولیکن
با خودم گفتم که تحریکات شیطان رحیمه

نیم کاسه روی کاسه دیدم اما شاد بودم
چونکه میدیدم که توی کاسه یک قدری هلیمه!

با جنایات رژیم البته که خوب آشنایم
این رژیم عین عذابه، اون عذابش هم الیمه

روز و شب من فکر اون بیچاره های بی پناهم
غمه شونو خیلی-م خوردم الان شیش سال و نیمه

راستش غمگینم از اینکه چرا هم-میهن من
بابت آدمکشی ها متصل در خوف و بیمه

پس اگر یک خرده دولت ژست فرهنگی بگیره
این به نفع ملتی هستش که در میهن مقیمه!

عضیا میگن که اینها کار ساواماست، باشه
کار ساوامام باشه، باز غیر مستقیمه!

من برای ملت قاطی شدم با این حکومت!
جان جفت بچه ها-مم، بار اول آخریمه

ضمناً-تم منت نمیذارم سر بیچاره ملت
شش هزار سال عمر داره، پس خودش حتماً فهیمه!

با براندازی مخالف نیستم اما چه فایده
این مخالفخونی ما آفتابه خرج لحیمه

سست عنصر هم نبودم چون هرچی مرده اما
از شما پنهون نباشه یک کمی وضعم وخیمه

از مبارزهای سازشکار بیزارم همیشه
این منم تنها کسی که پاش بیرون از گلیمه

من مبارز بودم و هستم، شما هم شاهد، اما
مغز خر هم گاه گاهی تابع عقل سلیمه

تازه خیلی هم اگه پایی بشین میکم دوباره
من چه میدونستم این برنامه ها کار رژیمه!